

باورستان

چکیده:

شادروان احمد احمدی پیرچندی در لیدیه تصحیح «خاوران نامه»، ابن حسام نسخه‌های مختلف آن را گرد آورد، لذا پس از آگاهی بر متن کامل آن به دلائل لمتقادی نفوسه موجب است چاپ منظومه‌ای را فراهم کند که به گفته خودش در بردارنده مولدنه دروغ آمیزی درباره مقتدر و مولاپش حفرسه امیرالمؤمنین (ع) بود. لهنکه مقاله به طور کامل در این مجموعه می آید. لهد که عدلوند ابن لستاد در گذشته را در سایه طوبی، مشمول مناهاس خاص قرار دهد.

دیدگاههای اخلاقی و اجتماعی محمدبن حسام خوشفی در منظومه «خاوران نامه»

خاورنامه یا خاوران نامه منظومه‌ای است حماسی مذهبی از محمدبن حسام خوشفی (۸۷۵-۷۳۸ هـ) شامل ۲۲۵۰۰ بیت به بحر متقارب که به تقلید شاهنامه فردوسی درباره جنگهای حضرت علی^(ع) و یاران آن حضرت مانند: مالک اشتر، ابوالمحن، عمروبن معدی کرب و عمروبن امیه و... با قباد پادشاه خاوران سروده شده است. انگیزه حضرت علی^(ع) در این جنگهای مذهبی - مانند سایر جنگهای آن حضرت - اشاعه اسلام و برانداختن کفر در «خاورزمین» بوده است. حوادث جنگی در این منظومه آمیخته با حوادث محیر العقول و شگفت انگیز است. چنان که از مطالب این منظومه پیداست مضامین این حماسه از جهت تاریخی به کلی دور از حقیقت است و صرفاً زایدۀ نیاز باطنی مردم ایران و عشق بیش از حد آنان نسبت به حضرت علی^(ع) بوده است که می خواسته اند به هر صورت، آن حضرت را در شمار یکی از پهلوانان ملی - با صبغه

مذهبی - درآورند.

اصل این داستان هم که بارها ابن حسام، بدان اشارت دارد اگر تازی بوده است، مایه‌ای جز این نداشته؛ و گرچه درباره آن توضیحی در این منظومه نیامده است و از مصتف آن اطلاعی در دست نیست.

ابن حسام در جایی که از ختم کتاب سخن می‌گوید، چنین می‌سراید:

بدین نامه آراستم خامه را به عنوان رسانیدم این نامه را

به پای آمد این نامه نامدار بر نامداران زمن یادگار

چو بر سال هشتصد بفرزود سی شد این نامه تازیان پاریسی

هر این نامه را خاوران نامه نام نهادم بدان گه که کردم تمام...

اشارت به «نامه تازی» و «نامه تازیان» جای جای در این حماسه تکرار شده است.

باری، این منظومه در شمار حماسه‌های دیگر مذهبی مانند: حمله حیدری اثر

منظوم میرزا محمد رفیع خان باذل (قرن دوازدهم هجری) و میرزا ابوطالب اصفهانی

است که دنباله کار باذل را گرفته و آن را به پایان برده است؛ مختارنامه اثر عبدالرزاق

بیک متخلص به (مفتون) که شامل غزوات مختاربن ابی عبیده ثقفی و خداوندنامه و

اردیبهشت‌نامه که منظومه اخیر حماسه معتبر دینی است از سرورش اصفهانی.^۱

محمد بن حسام خوشفی در پرداختن داستانها و صحنه آرایه‌های جنگی و گاه بزمی،

نهایت مهارت و استادی خود را به منصف ظهور رسانده و منظومه‌اش مقدم بر دیگران

است. بی‌جهت نیست که ابن حسام را فردوسی ثانی^۲ گفته‌اند.

از این منظومه نسخه‌های خطی بسیار نفیسی در کتابخانه‌های جهان و ایران وجود

دارد که برخی همراه با مینیاتورهای ظریف و کار هنرمندان مکتب هرات و یا نقاط

دیگر است.^۳ خاوران‌نامه چندین بار در هند و ایران چاپ شده است ولی چاپ منقحی

۱- ر.ک: دکتر ذبیح الله صفا، حماسه‌سرایی در ایران. مؤسسه انتشارات امیرکبیر، چاپ سوم، تهران، از صفحه ۳۷۷ به بعد.

۲- ر.ک: هرمان اته، تاریخ ادبیات، ج ۱، ص ۵۶۰.

۳- نسخه‌های موجودی که تاکنون، نگارنده این سطور از آنها اطلاع دارد به شرح زیر است:
الف - نسخه موزه هنرهای تزئینی تهران، به شماره ۷۵۷۰ که تاریخ کتابت آن به احتمال زیاد

هنوز از آن در دست نیست.^۱ ابن حسام مردی است وارسته و مذهبی و چنان که همه تذکره نویسان نوشته‌اند و از اشعارش در دیوان و خاوران‌نامه پیداست؛ قناعت پیشه بوده و از کدّ یمین و عرق جبین کفاف زندگی را فراهم می‌کرده و جز به ضرورت بر در ارباب بی مروت دنیا نمی‌رفته و خود را آلوده منت کسان، به ویژه ناکسان، نمی‌کرده است. قصاید بسیار در مدح و منقبت حضرت رسول اکرم (ص) و ائمه اطهار، به ویژه حضرت علی (ع) دارد.^۲ و ظاهراً همین امر او را بر نظم خاوران‌نامه محرک آمده است. به همین جهت، در سرتاسر خاوران‌نامه، جای جای رنگ مذهبی و دین باوری، دیده می‌شود. مضامین اخلاقی و گاه اجتماعی که ظاهراً، خارج از متن مورد نظر شاعر می‌باشد، درین منظومه دیده می‌شود و باز گوینده

سال ۸۵۴ ه.ق. است و ظاهراً اقدام نسخ موجود است و در حیات شاعر آماده شده است. (ده ورق از همین نسخه در کتابخانه چسترییتی دابلین موجود می‌باشد که در فهرست کتابخانه مزبور ج ۳، ص ۳۰، شرح آن آمده است).

ب - نسخه موزه بریتانیا British Museum که شرح آن در فهرست ریو در صفحه ۶۴۲ آمده است. ج - نسخه دیوان هند India Office که شرح آن در فهرست دیوان هند ج ۱ آمده نشانی و شماره آن چنین است: Elthe 897. I.O. 3443

د - نسخه دیگری در دیوان هند به شماره ۸۹۶ که نشانه و شماره آن چنین است: Elthe 896. I.O. 2559 علاوه بر اینها دو نسخه ناقص از خاوران‌نامه در فهرست دیوان هند به شماره‌های ۸۹۸-۸۹۹ موجود است.

ه - نسخه دیگری در کتابخانه (باتلی پور) در شهر پته Patna در هند موجود است و شرح آن در فهرست آن کتابخانه ج ۲، صص ۳۲ و ۳۰ آمده و به شماره ۷۸ در آنجا مضبوط است. و - نسخه دیگری از خاوران‌نامه در کتابخانه انجمن آسیایی بنگال وجود دارد که برای شرح آن می‌توان به فهرستی که ایوانف در معرفی نسخه‌های خطی این انجمن فراهم کرده و در کلکته به انگلیسی چاپ شده است: ج ۱ ص ۲۶۴ شماره ۶۰۷ رجوع کرد.

(برای شرح تفصیل بیشتر نسخه‌های موجود خاوران‌نامه به شماره اول دوره هفتم (شماره مسلسل ۲۵) مجله آستان قدس رضوی. مقاله مربوط به خاوران‌نامه به قلم نگارنده این سطور مراجعه فرمایید). میکروفیلیم‌های نسخه‌های مذکور به همت استاد فقید جناب آقای دکتر غلامحسین یوسفی و استاد فقید خدیو جم سالها قبل در اختیار این جانب قرار گرفت. آموزش هر دو بزرگوار را از خداوند متعال مسألت دارم.

۱- ر.ک: خان بابا مشار، فهرست کتب چاپی، صص ۶۱-۱۸۶.

۲- ر.ک: دیوان محمد بن حسام خوسفی، به اهتمام احمد احمدی بیرجندی - محمد تقی سالک، از انتشارات اداره کل اوقاف خراسان، سال ۱۳۶۶، مشهد.

عقیده ابن حسام است. ما درین مقاله بخشی از این مضامین را می آوریم که در آشنایی با وی و اندیشه هایش مؤثر و مفید می نماید.

شاعر حماسه مذهبی خود را به نام خداوند و نعت و ستایش یزدان پاک چنین آغاز می کند:

سرخ نقش بستم به نام خدای	نخستین برین نامه دلگشای
خداوند بخشنده مهربان	خداوند هوش و خداوند جان
گوا بود بر هستیش هر چه هست	یگانه خداوند بالا و پست
دل و دانش و هوش و جان آفرین	سپهر و زمین و زمان آفرین
گشاینده ذهن چابک خرام	خرد بخش اندیشه تیزگام
فرازنده پرده سیم دوز	فروزنده شمع گیتی فروز
برآزنده صبح از ایوان بام	نگارنده حال مشکین شام
فروزنده انجم و ماه و مهر ^۱	رصد بند طاق و رواق سپهر

پس از حمد باری تعالی و مناجات به نعت رسول اکرم (ص) و آل گرامی اش می پردازد و در توصیف آثار قدرت خداوند به یک یک فصول و ماهها و آثار صنع پروردگار می پردازد آن گاه در سبب نظم این منظومه، چنین می گوید:

دگر بر یکی تخته با صد نیاز	یکی بر سر تخت شاهی بنواز
جهان را ز آیین خود باک نیست	سرانجام مُرد و به جز خاک نیست
بپردازم از خود یکی داستان	همان به که از کرده راستان
بماند ز من یادگاری به جای	که چون رخت بیرون کشم زین سرای
خرد را بدو تازه گردد روان	به نوعی کزو پیر گردد جوان
برافروزد از وی چراغ خرد	معطر شود زو دماغ خرد
گوارنده، چون نوش در کام دل	خردمند را باشد آرام دل
شود شهر اقبال را شهر بند	بدین نامه، نام برآید بلند
مرا در جهان یادگاری بود	چو هر ذره خاکم غباری بود

سپس از فردوسی بزرگ، سراینده شاهنامه، که ازو به نگوید کسی پهلوی، یاد می‌کند و هر جا که نام فردوسی را آورده تقدّم فضل و استادی او را در سخن سرایی قبول کرده او را پیشوا و استاد می‌شناسد. در این جا نیز که آغاز نظم کتاب است از او چنین یاد می‌کند:

... و دیگر که فردوسی پاکزاد	که رحمت بر آن تربت پاک باد
بپرداخت آن نامه نامدار	وزو ماند تا جاودان یادگار
چه مایه سخنهای خوب و روان	چه از پهلوانان چه از خسروان
سخن را بلندی ز گفتار اوست	سخن را شعار اندر شعار اوست
برو ختم شد گفتن مثنوی	ازو به نگوید کسی پهلوی

همان گونه که فردوسی بزرگ نقد جوانی را بر سر نظم شاهنامه از دست می‌دهد و از پیری و تنگدستی بدین سان سخن می‌گوید:

بپیوستم این نامه باستان	پسندیده از دفتر راستان
که تا روز پیری مرا بردهد	بزرگی و دینار و افسر دهد
ندیدم جهاندار بخشنده بی	به گاه کیان بر درخشنده بی
همی داشتم تا کی آید پدید	جوادی که جودش نخواهد کلید
چنین سال بگذاشتم شصت و پنج	به درویشی و زندگانی و رنج
و در پایان شاهنامه چنین می‌سراید:	

سی و پنج سال از سرای سپنج	بسی رنج بردم به امید گنج
چو بر باد دادند رنج مرا	تَبُد حاصلی سی و پنج مرا
کنون عمر نزدیک هشتاد شد	امیدم بیکیار بر باد شد
و از پریشان روزگاری و مستمندی	در ایام پیری چنین با دریغ و افسوس سخن
می‌گوید:	

الا ای برآورده چرخ بلند	چه داری به پیری مرا مستمند
چو بودم جوان برترم داشتی	به پیری مرا خوار بگذاشتی...
تا جایی که می‌گوید:	

دو گوش و دو پای من آهو گرفت
تھی دستی و سال نیرو گرفت
ابن حسام نیز در چند جای از امیدهایی که به منظومه خود بسته و از بد روزگار به
ناامیدی پیوسته؛ از بی‌وفایی روزگار می‌نالد و می‌گوید:

بدین روز پیری و افکندگی
چو روز جوانی به فرخندگی
به پایان رسانیدم این داستان
بسر بردم این نامه راستان
گل تازه کستم به باغ سخن
معطر شد از وی دماغ سخن
اگر بگذری برگلستان من
گل و لاله بینی به بستان من
بهاری چو باغ ارم تازه روی
چو فردوس فردوسی از رنگ و بوی
بدین نامه آراستم خامه را
به عنوان رسانیدم این نامه را
تا جایی که می‌گوید:

پس از من برآید بسی روزگار
کزو دانش آموزد آموزگار
نسیرد دل پاک ابن حسام
که زنده است او را بدین نامه نام
باز فردوسی بزرگ او را فریاد می‌آید و درباره او چنین می‌سراید:

اگر طوسی از شاهنامه سخن
به آرایش رستم افگند بن
سخن در بلندی به جایی رساند
که اندیشه از درک آن بازماند
ولی نامه من به نام علی است
می صافی من ز جام علی است
کسی کش ستاید خدایند پاک
چه بستاید او را یکی ذره خاک؟
کسی قطره هرگز به عثمان نبرد
ملخ پیش تخت سلیمان نبرد
مگر در پذیرد که شرمندهام
وگرد کند من همان بندهام
آن گاه از فرسودگی و رنج اندوزی و گله‌مندی از گوهر ناشناسان روزگار چنین
سخن ساز می‌کند:

بسی رنج بردم برین داستان
که آوردم آن را بدین آستان
چه شبها که تا روز نغزدهام
که خون دل از دیده پالوده‌ام
ز باغ سخن دادمش رنگ و بوی
به صد رنگ پیرایه بستم بروی
کنون جلوه اندر جهان دادمش
وزین حجله بیرون فرستادمش

سپس دربارهٔ ارج و ارزش سخن و سخندانان چنین می‌گوید:

سخن تا سخندان نیایی مگوی / بلندی ز کوتاه بیتان مجوی

سخن پیش دانان نماید بزرگ / به نزدیک نادان چه یوسف چه گرگ

چه داند هنرمند را بی هنر / بر گاو طبعان چه عیسی چه خرا

و در این جااست که از مردم روزگار و تنگدستی و سختی معیشت نالیده و خود را به خرسندی - که طبعش بدان خوگو بوده - دل خوش می‌داشته است. در این باب چنین

می‌گوید:

من آن یوسفم کز عزیزان ذور / نیبم به جز رنج خواری و جور

همه سال و مه روی در گوشه‌ای / قناعت نمایم به کم توشه‌ای

به یک قرص جو تا شب از بامگاه / قناعت نمایم چو خورشید و ماه

شکم چون به یک نان توان کرد سیر / مکش منت سفرهٔ اردشیر

بساز ای جوانمرد بر آب جوی / ز جلاب حاتم برو دست شوی

تا جایی که می‌گوید:

متاع مرا روز بازار کو؟ / سخن دارم اما خریدار کو؟

مگر در زمانه فتوت نماند / به جز نام هیچ از مروت نماند

کرم گویی اندر قهستان نبود / که دروی بده بود و پستان نبود

دلا با که داری تو این گفت و گوی / زبان را نگهدار ازین جست و جوی

همانا کرم زیر افلاک نیست / وگر هست باری درین خاک نیست

و این پژواک ندای غبار رند دل آگاه شیراز است که بعد از فردوسی و همزمان با ابن حسام بهتر از آن کسی سخنی در ترجمان ضمیر آگاهان و وارستگان نگفته است که گفت:

فلک به مردم نادان دهد زمام مراد / تو اهل دانش و فضلی همین گناخت پس

ابن حسام در مقدمهٔ گفتار خود آدمی را به کرامت نفس خود توجه می‌دهد و به

استکمال وجود خویش تشویق می‌نماید و می‌گوید:

... تو شمی و غیر تو پروانه‌اند / تویی آشنا جز تو بیگانه‌اند

ندانم چه‌ای هر چه خواهی تویی

تو مسجود کرویّان آمدی

زهی زینت هشت گلشن به تو

یکی میل کن سوی آرامگاه

رباط خرابه نه زیبای توست

سپس به بیان اندرز می‌پردازد و آدمی را به مقام معنوی خود توجّه می‌دهد:

ز دریا دُر و گوهر از کان طلب

بیندیش تا خود چرا آمدی

که بازت رساند به بنگاه خویش

چنین منزل آرامگاه تو نیست

اگر پاک باشی به پاکان رسی

چنین سرسری پای نتوان نهاد

و نیز در هر جا که داستان تازه‌ای آغاز می‌کند، پس از ستایش خداوند بزرگ، «کلمه‌ای چند در موعظه» می‌آورد و آدمی را به هدف والای نهایی بشر متوجّه می‌سازد؛ چنان که در اوّل داستان «قطّار» چنین می‌گوید:

که گویا و دانا کند بنده را

تن ناتوان را توان آفرید

دم صبح را شمع کافور داد

طریخانه شب به ناهید داد

بلندی و پستی ازو یافتند

ز ادراک و وهم از ملک بگذرد

که گویند شایسته ذوالجلال

نمایم چون بندگان بندگی

که با نیک و بد بنده را کار نیست

نمودار سرّ الهی تویی

تو مقصود کژون و مکان آمدی

زهی چشم افلاک روشن به تو

تو شهباز قدسی درین دامگاه

سراپردۀ قدس مأوای توست

اگر ره روی راه پاکان طلب

بین تا نخست از کجا آمدی

چنان سازده توشۀ راه خویش

بسیط زمین جلوه گاه تو نیست

چو گوهر در آن دم که باکان رسی

درین ره قدم باید از جان نهاد

ستایش کنم آفریننده را

خدایی که در تن روان آفرید

چراغ دو بیننده را نور داد

روان چهارم به خورشید داد

تا جایی که می‌گوید:

همه نام هستی ازو یافتند

سخن گرز اوج فلک بگذرد

بدان پایه هرگز نیابد مجال

همان به که بر خاک افگندگی

به از بندگی بنده را کار نیست

محمد بن حسام مانند پیشوای بزرگ خود، فردوسی، بعد از هر داستان و حادثه ناگواری ابیاتی در ناپایداری جهان و عبرت و پند می‌گوید و آدمیزاده را به مرگ و بدفرجامی روزگار متوجه می‌کند؛ چنان که در مرگ «نوادر» به دست «ابوالمحجن» چنین سخن ساز می‌کند:

...هم اندر زمان جان شیرین بداد	تسوگفتی نوادر ز مادر نژاد
گرت صد شود سال عمر ار دویست	منه بر جهان دل که جای تو نیست
سرانجام از او رفت باید همی	به خاک اندرون غخت باید همی
رخت نوپهار است لیکن چه سود	که باد خزانش بخواهد بسود
لب کامیابت به زندان گور	گرفتار گردد به دندان مور
دو نرگس که روشن چراغ تواند	گلی از گلستان باغ تواند
سرانجام روزی به صد درد و داغ	نه نرگس بماند نه گلبن نه باغ
کسی شاد و خرم رود زین سرای	که خرم کند دل به یاد خدای ...

پس از شکست «طهماس شاه» از قول وی چنین می‌گوید:

به تاراج شد شهرآباد من	بروکشور و بوم و بنیاد من
پراکنده شد گنج و لشکر نماند	امیدم به تخت و به افسر نماند
چنین است آیین چرخ بلند	ازوگه امید است و گاهی گزند
کرا تاج شاهی به سر بر نهاد	که بر سر ز خاکش نه افسر نهاد؟
به هر جرعه‌ای صدخمار از پس است	گل تازه را زخم خار از پس است ...
همی گفت طهماس ازین سان به درد	مژه کرده پرخون و رخسار زرد

در جای دیگر از «گردان سپهر» که همگان را می‌کشد و جام تلخ مرگ را به کامشان می‌ریزد چنین سخن می‌سراید:

منه دل برین گنبد کوژ پشت	که بسیار همچون تو پرورد و کشت
فلک جاودانی به کام که گشت	چنین توسنی تند رام که گشت؟
عنان باز پس کش که این بارگی	تسو را می‌دواند به آوارگی
فرود آی از این ابلق نازمود	از آن پیش کارندت از وی فرود

مشو فتنه روزگاری پسر یکی یسار کن روزگار پدر
 پدر کشته توست. گردان سپهر به مهر پدر گش میاری چهر
 چونه رنج و نه گنج شد پایدار چه بر تخت مردن چه در پای دار
 درباره «گل اندام» از زنانی که در خاوران نامه از وی نام و نشان آمده است، پس از
 ناکامی وی برای دلداری اش چنین گفته است:

چنین است آیین گردنده دُور گهی داد بینم ازو گاه جور
 گل تازه زین باغ حرم که چید که آسیب خاری نه در وی رسید؟
 گرت بهره نوش است، بی نیش بست دلی نیست کز نیش او ریش نیست
 زگیتی گر آباد گردی به گنج بیاید کشیدن به فرجام رنج
 مرگ در هر حال برای آدمی زادگان پیش می آید و گرچه از آن به ظاهر بگریزند و
 این تقدیر الهی است و از آن گریز و گزیری نیست:

چو بر مرد مرگ آورد دست زور به پای خود آید شنابان به گور
 دوان آید آهوبه امید آب چه داند که گردد بر آتش کباب؟!
 آدمی از «مکافات عمل» و «انتقام» نباید غافل و ناآگاه باشد که بار درختی که به
 دست خویش کاشته است بی گمان به او خواهد رسید:

درختی که کشتی به بار آیدت از آن بار بر دل غبار آیدت
 متاب از گلیمی که خود رشته ای بخوای درود آنچه خود کشته ای
 این «مکافات» در مورد چشم نپوشیدن از ناموس دیگران بسیار پیش می آید و دامن
 آدمی را می گیرد. بدین جهت شاعر درباره عفت مردان چنین پند می دهد:

کسی را که زن باشد اندر سرای ز دیگر زنان گو بپرداز رای
 منه در حرم جای بیگانه گام که بیگانه ات در نیاید زیام
 چو باشند در پرده ات دختران مدر پرده دختر دیگران
 چو زن پارسایی ندارد نگاه ز ناپارسایی خود دان گناه

اکنون که سخن از زنان است. جا دارد از اندیشه های دیگر ابن حسام درباره «روی پوشیدگان» سخن گوئیم، شاعر می گوید:

پری پیکران سرو آزاداند
 هر آشوب کاندر زمانه بود
 ز مادر همه فتنه را زاده‌اند
 نخواستی که در دهر رسوا شوی
 زنی در میانه بهانه بود
 بپوشان ز بیگانگان روی زن
 نگهدار پوشیدگان را زکوی
 گرفته‌ار آشوب و غوغا شوی
 زن ار چشم دارد به دیدار شوی
 مده راه، بیگانه را سوی زن
 اگر دل فرورفت پایش به گل
 که پوشیده به روی پوشیده روی
 گناه اندر آن دیده دارد نه دل
 نگهدار خود را ازین راهزن
 دل مرد را دیده شد راه زن

شاعر به مناسبت «شهر زر» که از حشمت و ثروت سرشار است از ارزش «زر» در زندگی سخن می‌گوید و وضع اجتماع را در برابر پول و ثروت چنین بیان می‌کند:

هر آن کسی که او زر ندارد چو من
 چو در خانه با زر بود کدخدای
 ازین در سخن می‌شمارد چو من!
 و گرنه گدازاده خواند و را
 نهد بائوش چشم در زیر پای
 به زر آنچه خواهی توان یافتن
 چو خورشید را زر بود در کمر
 کجا کدخدازاده خواند و را
 بگیری جهان را به یک بدره زر
 در جای دیگر ابن حسام از قول «شمامه» یکی دیگر از پهلوانان خاوران نامه دربارهٔ زر چنین می‌گوید که باری وضع روزگار را هم مجسم می‌سازد:

چو زر گشته از بی‌زری روی من
 همی گفتم: ای چرخ بختنده کام
 به تن بر، زبان گشته هر موی من
 بزرگی و دیهیم و اورنگ و تخت
 جهان را برآرنده کام و نام
 تو دادی به شاهان پیروزبخت
 یکی را به خاک افکنی مستمند
 به تو باز گردد همه نیک و بد
 همه ساله تیمار و غم روزیم
 چو سیماب لرزان، به سودای سیم
 ز آسمان کنند جمله دشوارها
 برآیند به زر در جهان کارها

به زر کار مردم چو زر می شود
جهان زر درآرد به زیر ننگین
به زر می توان جستن آرام دل
به زر سر درآرد بت سیم پر
به زر دشمنان را توان کرد دوست
به زر شاید آزاد را بنده کرد
گدایی که باشد مراو را درم
چو مفلس شود شاه و بی احترام
دریاره نکوهش طمع و عزت و آزادی و دوری از طمع ورزی نیز در جای جای منظومه خود نصایحی دارد، بدین سان:

طمع سازد آزاده را خاک کوی
طمع نام آزاده را بنده کرد
چو خواهی که مرهم نهی داغ دل
طمع تا نسازد ترا پای بند
طمع تا نه بندی که بندت کند
چو اندر طمع بند خواری بود
بیا تا طمع را ببندیم دست
محمد بن حسام که در زندگی از طمع و آزمندی و زخارف دنیوی چشم پوشیده بود، تنها به خداپرستی و نام نیک و آزادی پای بندی داشت. این معنی در خاوران نامه هم - مانند دیوان اشعارش - جای جای به چشم می خورد. در جایی می گوید:

اجل گر چه برره گشاده است دام
نمیرند مردان بیدار بخت
خرامان ز جایی به جایی روند
به آباد خرم ز ویرانه ای
نمرد آن که او را نمرده است نام
کشند از خرابه به آباد رخت
ز گلخن سرایی به کاشانه ای
پندهای عبرت آموز شاعر به مناسبت های گونه گون در خاوران نامه جلوه دارد. چون

ویژگی داستان، شکست و پیروزی و انتقام یا تسلیم است محمد بن حسام نیز از این حوادث برای بیان مقاصد معنوی خود سود می‌جوید. در «حصن دال» «لوحی» است که در آن پندهایی مکتوب است؛ شاعر بخشی از آنها را به نظم آورده است:

...سرت گر برآید به پروین و هور	فرامش مکن خشت بالین گور
همین نکته نزدیک دانا بس است	که هر تخت را تخته‌ای از پس است
تو نایسته چشم امید از جهان	گشاده بداندیش چشم از نهان
هنوز افسر از سر نیفکنده شاه	که آمد جهاندار نو تاج خواه
ازین پیش فرماندهان بوده‌اند	بزرگان صاحب جهان بوده‌اند
کنون خفته در زیر خاک اندرند	به زندان تنگ مفاک اندرند
کجا شد فریدون و ضحاک و جم	کجا رستم و بیژن و گستم
سکندر کجا رفت و دارا کجاست	یکی زان همه آشکارا کجاست؟
همه ترک تاج کیان گفته‌اند	به زندان‌سرای لحد خفته‌اند

و باز با درد و داغ بیشتر از بی‌وفایی روزگار دم می‌زند و می‌گوید:

...که در برگرفت این دلارام را	که با او نه بر هم زد ایام را؟
که آمیخت با این نو آیین عروس	که از وی نبیند هزاران فسوس؟
که برگلبن شادی آورد دست	که خار غم آخر دلش را نخست؟
که بر داد و بیداد بگشاد دست	که دست اجل پای او را نبست؟

و چنین است برخی از دیدگاه‌های ابن حسام در خاوران‌نامه که خواننده را عبرت‌آموز است و آگاهی‌بخش. اینک از تک بیت‌هایی که ابن حسام در لابلائی ابیات داستانی می‌آورد، چند نمونه نقل می‌کنیم و سخن را به پایان می‌بریم:

به مکر و فریب و درنگ و شتاب همانا که نتوان نهفت آفتاب

به دین و به دانش، دل آباد کن جهان را سراسر پُر از داد کن

چنان کن به آزادی بندگی
که فردا نباشد سرافکنندگی

ره راستان چوی اگر راستی
رها کن حدیث کم و کاستی

مسلمانی و راستی پیشه کن
ز فرجام کار خود اندیشه کن



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی